

روح تابستان (مانگا) (۲)

هیروتا کا آداجی

مترجم: مطهره ابراهیم زاده



روح تابستان (مانگا) (۲)

..... نویسنده: هیروتا آدچی • تصویرگر: اینومی یوشی • مترجم: مطهره ابراهیم زاده.....
..... مدیرگروه ترجمه: اکرم شکرزاده • ویراستار: سمیه شکرزاده.....
..... ناشر: نگاه آشنا • طراحی جلد: مجید غلامحسینی.....
..... صفحه آرا: استودیو جوانه • تاریخ و نوبت چاپ: اول، ۱۴۰۲.....
..... شمارگان: ۵۰۰ نسخه • شابک دوره: ۹۸-۶-۵۲۶۰-۶۲۲-۹۷۸.....
..... شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۵۲۶۰-۹۷-۹.....

کلیه حقوق این اثر ترجمه، متعلق به «انتشارات نگاه آشنا» می باشد و هرگونه خرید و فروش با مترجم و یا کپی از متن کتاب غیرقانونی بوده و قطعاً پیگرد قانونی خواهد داشت.

سرشناسه: آدچی، هیروتا. □ عنوان و نام پدیدآور: روح تابستان (مانگا) / هیروتا کا آدچی [مخلص به اوتسوییچی]؛ مترجم مطهره ابراهیم زاده؛ ویراستار سمیه شکرزاده. □ مشخصات نشر: قم: نگاه آشنا، ۱۴۰۲. □ مشخصات ظاهری: ۲ ج.؛ مصور: ۵/۱۲×۵/۴۱ س.م. □ شابک: دوره ۹۷۸-۶۲۲-۵۲۶۰-۹۸-۶: ۱ ج.؛ ۹۷۸-۶۲۲-۵۲۶۰-۹۶-۲: ۲ ج.؛ ۹۷۸-۶۲۲-۵۲۶۰-۷۹-۹: وضعیت فهرست نویسی: فیپا □ یادداشت: کتاب حاضر از متن انگلیسی با عنوان «summerghost» به فارسی برگردانده شده است. □ موضوع: داستان ها، مجله ها و فکاهیات تصویری -- ژاپن -- قرن ۱۲م. -- Japan 21st century -- Comicbooks, strips, etc. □ داستان های نوجوانان ژاپنی -- قرن ۲۱م. 21st century -- Young adult fiction, Japanese Manga □ مانگا (کتاب های تصویری) □ (Comicbooks) □ شناسه افزوده: محمدلو، فائزه، ۱۳۷۴-، مترجم □ رده بندی کنگره: PN۶۷۹۰ رده بندی دیویی: [ج]۵۹۵۲/۷۴۱ □ شماره کتابشناسی ملی: ۹۳۷۸۱۸۴ □ اطلاعات رکورد کتابشناسی: فیپا

۰۹۱۲۱۵۱۰۴۸۴ ① ۰۲۵-۳۲۹۲۴۵۸۳

فهرست

فصل هفتم.....	۷
فصل هشتم.....	۲۵
فصل نهم.....	۴۹
فصل دهم.....	۶۹
فصل یازدهم.....	۸۷
فصل دوازدهم.....	۱۰۵
فصل سیزدهم.....	۱۲۳
فصل چهاردهم.....	۱۵۳

کان: پسوندی در زبان ژاپنی که بعد از اسم پسرها به کار می‌رود.
چان: پسوندی در زبان ژاپنی که بعد از اسم دخترها به کار می‌رود.
ساما: پسوندی است که می‌توان در تمام شرایط و برای پسرها و دخترها به کار برد.
سنپای: اصطلاحی که در زبان ژاپنی در مدرسه و برای دانش‌آموزانی به کار می‌رود که در پایه تحصیلی بالاتری درس می‌خوانند.



生きていた頃と変わらない部屋、
それは帰りを待つ人の愛の証。

فصل هفتم

روح تابستان
سامکویست





















می شنیدم
که دارن زمین
رو می کنن.

خیلی
ترسناک
بود.

اونامن
رو گذاشتن توی
یه چیزی مثل
جعبه و بردن
یه جای دیگه.

از
صدای قطار
می اومد...

درد داشتم و
می خواستم داد
بزنم، ولی
نمی تونستم.

بعدش
دیگه نتونستم
صدایی
بشنوم.





